

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مباحث گذشته:

در چند جلسه قبل، فوارقی بین علم فقه و علم اخلاق و بین گزاره‌های فقهی و گزاره‌های اخلاقی مطرح شد. تفکیک میان فقه و اخلاق یکی از مبانی و مبادی بحث فقه تربیت بود در اینجا مورد توجه قرار گرفت.

چند فرق دیگر هم وجود دارد که در این جلسه مطرح می‌کنیم و از جلسه بعد ان شاء الله وارد بحث تعریف تربیت و فقه تربیت می‌شویم.

فارق دیگر: تقسیمات اولی و ثانوی؛ واقعی و ظاهری.

یکی دیگر از فوارق این است که در گزاره‌های فقهی، عنوان اولی و عنوان ثانوی داریم؛ به این ترتیب که یک عمل بر حسب عنوان اولی می‌تواند واجب باشد، و بر حسب عنوان ثانوی همان عمل حرام گردد.

در گزاره‌های اخلاقی این دوگانگی مطرح نمی‌شود؛ نمی‌توان گفت فلان گزاره یا صفت، بر حسب عنوان اولی اخلاقی است و به عنوان ثانوی، اخلاقی نیست. این تقسیم معنا ندارد!

همچنین در فقه، عنوان ظاهری و واقعی مطرح است و می‌توان گفت فلان عمل، یک حکم واقعی دارد و یک حکم ظاهری.

البته تقسیم احکام به ظاهری و واقعی، بر مبنای مشهور است و ما در اصول این تقسیم را نپذیرفتیم. به هر صورت بر مبنای مشهور، در فقه این تقسیم وجود دارد. اما آیا در اخلاق، ما با اخلاق واقعی و ظاهری رو به رو هستیم؟ آیا می‌توان بحث از اخلاق ظاهری و اخلاق واقعی را به میدان آورد؟

این تقسیم و این دوگانگی در فقه فراوان است. هم تقسیم به اولی و ثانوی، و هم تقسیم به واقعی و ظاهری. احکامی که در باب اصول عملیه جاری می‌شود یا آنچه در مطلق امارات جاری می‌شود، را حکم ظاهری می‌نامند و حکم ظاهری هم وجوب اتباع دارد.

اما امور نمی‌توانیم اخلاق را به واقعی و ظاهری تقسیم کنیم.

کذب از منظر فقه و اخلاق؛

کذب به عنوان یک گزاره‌ی اخلاقی، فقط یک حکم اخلاقی دارد و آن قبح است. کذب فی نفسه امر قبیحی است هرچند در جائی عامل نجات انسان و واجب شرعی بشود!

ممکن است یک گزاره را در فقه بیاوریم و حکم فقهی به آن بدهیم اما این مسئله باعث نمی‌شود که وصف اخلاقی اش تغییر کند.

از جهت اخلاقی، کذب همیشه قبیح است و به عنوان اولی و ثانوی تقسیم نمی‌شود. بله، از جهت فقهی، گاهی حرمتش را از دست می‌دهد و حتی شاید واجب هم بشود.

آن روایتی که مرحوم شیخ در مکاسب و دیگران در جاهای دیگر می‌آورند و به آن استناد می‌کنند که حضرت می‌فرماید «از دروغ بپرهیزید؛ من جدّه و هزلّه» [1]؛ این، یک گزاره‌ی اخلاقی است. حضرت در مقام بیان حکم فقهی نیست. به همین جهت نمی‌توان آن را به عنوان معارض روایات مسوقات کذب مطرح کرد.

روایت می‌فرماید دروغ فی نفسه جدّ و هزلش قبیح است. البته همین کذب در فقه «إذا كان موجِباً لنجاةِ انسانٍ آخر» واجب است.

یعنی از جهت اخلاقی لا ینقسم الی العنوان الاولی و الثانوی. اما از جهت فقهی، ینقسم!

فوارقی که ما می‌گوئیم بیشتر به این جهت است که تمییز بحث اخلاقی از بحث فقهی روشن شود. در بحث احتیاط، روایت «من ارتکب الشبهات وقع فی المحرمات» [2] را فقیه نباید در میدان استدلال فقهی بیاورد. این یک گزاره اخلاقی است. در اخلاق اینطور است که انسان وقتی وارد شبهه شد، وارد حرام هم می‌شود؛ زیرا شبهه مقدمه‌ی ارتکاب حرام است. اما از این روایت نمی‌توان استفاده کرد که ارتکاب مشتبه از جهت فقهی حرام است! حرمت فقهی را نمی‌شود استفاده کرد. این هم همینطور است،

مسئله عنوان اولی و ثانوی نیز مانند بحث شبهات است. هر جا نتوانیم چیزی را به عنوان اولی و ثانوی تقسیم کنیم و فقط یک عنوان در آن مطرح باشد مانند گزاره‌های اخلاقی – همچون: اتقی الکذب جدّه و هزلّه، – نمی‌توان در فقه به آن مطلب استدلال کرد.

حق و باطل اخلاقی و شرعی؛

در عناوین فقهی می‌توان بین باطل عرفی و شرعی فرق قائل شد.

بحثی را مرحوم شیخ انصاری ره در ذیل آیه «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» [3] دارند که و کلمه باطل را به باطل عرفی و شرعی تقسیم می‌کنند. مثلاً خون یا گوشت خوک، باطل شرعی است گرچه عرف آن را باطل نداند. این تقسیم به باطل عرفی و باطل شرعی آثاری هم دارد. شارع می‌تواند یک چیزی که عرف باطل نمی‌داند، باطل اعلام کند و احکامی بر آن مترتب نماید.

اما در اخلاق، حق و باطل تابع یک حقیقتی است و اگر گفتیم صفتی، باطل اخلاقی است دیگر برای همیشه باطل است و نمی‌توان گفت «باطل اخلاقی هست اما شارع آن را باطل ندانسته و اجازه می‌دهد!» اگر هم جایی چنین مسئله‌ای پیدا شد حتماً عنوانش باید عوض شود.

حقایق اخلاقی ثابت هستند، امور اعتباری نیستند؛ یک حقایقی دارند.

خوردن گوشت میت به از منظر فقه، حرام است. همین عمل حرام در جایی که جان انسان در خطر است، واجب می‌شود. و از جهت فقهی این مسئله قابل پذیرش است. اما از جهت اخلاقی اگر این عمل، باطل باشد، آثار زیانبار اخلاقی آن، حتی در صورت اضطرار از بین نمی‌رود!

گاهی در کلمات فقها همین مطلب را به گونه‌ی دیگری شاهد هستیم که می‌گویند «آثار تکلیفی عمل حرام در حال اضطرار تغییر می‌کند اما آثار وضعی‌اش باقی می‌ماند.» این حرف، به همین مطلب بر می‌گردد؛ اثر وضعی معیاری برای مسائل اخلاقی است.

اخلاق بر پایه حقایق است. حقیقت تغییر نمی‌کند.

کذب نجات بخش

در جایی که جان یک انسان در خطر است و تنها راه نجات، دروغ باشد؛ آیا می‌توان گفت «دروغ در این موقعیت، از منظر اخلاقی، خوب است»؟

ابداً نمی‌شود دروغ را اینجا یک عمل اخلاقی دانست! دروغ، دروغ است؛ آن خبیث و قبیح ذاتی خودش را دارد.

بله، فقه اجازه می‌دهد و می‌گوید اگر جان کسی در خطر بود، دروغ گفتن برای نجات او، واجب است. اما آیا با این تجویز، دروغ، حَسَن شد؟

از منظر اخلاقی مسلماً این دروغ حُسنی ندارد. نمی‌توان غیر از این گفت چرا که اخلاق بر پایه حقایق ثابتی است که با تغییر عناوین و جهات و شرایط تغییر نمی‌کند.

چیزی که از منظر اخلاقی، اینجا خوب است، آن طرف عالم هم خوب است واقعاً. البته نه از منظر فرهنگی! چون فرهنگ‌ها مختلف است. اما اینکه صدق، حُسن ذاتی دارد و کذب قُبَح ذاتی دارد، یک حقیقت ثابت است.

قُبَحِ ظلم؛

ظلم نیز همینطور است؛ وقتی از جهت فقهی یک عنوان ثانوی پیدا کند و مثلاً موجب دفع ظلم بدتری بشود، قبیح اخلاقی‌اش را از دست نمی‌دهد.

فرض کنید برای از بین بردن نتانیاها – که ان شاء الله خداوند ریشه او و اعوانش را برکنند – باید حمله‌ای صورت بگیرد که جان هزار نفر زن و مرد در خطر می‌افتد. یا مثلاً در بحث تَرَس که در فقه ما هم مطرح شده؛ که اگر در جنگ، کفار، مسلمین را سپر بالای خودشان قرار دادند، آیا لشکر اسلام می‌تواند مسلمین را از بین ببرند برای دفع ظلم کفار؟

از جهت فقهی همه اینها به حکم ثانوی جائز می‌شود؛ اما آیا واقعاً کشتن آن زن و مرد یا آن جماعت مسلمان، از عنوان ظلم خارج می‌شود؟

ظلم، ظلم است. این کشتن، ظلم است چون خون انسانهایی که سپر بلا قرار داده شدند، به ناحق ریخته شد. پس ظلم است. و ظلم هم قبیح است. نتیجه آنکه فقه، این ظلم را به حکم ثانوی اجازه می‌دهد اما اخلاق اجازه نمی‌دهد.

حتی نمی‌توانیم بگوئیم «حالا که از جهت فقهی که واجب شده، عدالت است!» این عدالت نیست. بله اگر کسی بخواهد خطابی سخن بگوید، ممکن است این را عدالت بداند و اینطور بگوید! اما از منظر علمی، این ظلم است که به جهت ثانوی شارع آن را اجازه داده است.

با این توضیح روشن می‌شود که امور اخلاقی، امور ثابتی هستند مبتنی بر حقایق، که با عناوین تغییر نمی‌کند برخلاف احکام فقهی که در فقه عنوان اولی، ثانوی، ظاهری و واقعی مطرح می‌شود.

فارق دیگر: عقل، منبع اصلی اخلاق؛

از جمله فرقه‌هایی که در این مقام می‌توان به آن اشاره کرد، کلام حضرت امام رضوان الله علیه است که در کتاب آداب الصلاة

صفحه 200 می‌فرمایند: «حوزه معارف، ملک طلق عقل است» یعنی در مسائل اخلاقی عقل باید به میدان بیاید؛ عقل بگوید چه چیز قبیح است و چه چیز قبیح نیست. اگر شارع هم مواردی را مطرح می‌کند، در حقیقت پرده از حکم عقلی برمی‌دارد.

طبق این بیان ببینید آیا این نتیجه‌ای درست است یا نه، که باید بگوئیم «شرع در اخلاقیات تأسیس ندارد؛ عقل می‌گوید که صبر خوب است. عقل می‌گوید که غضب بد است. سکوت و صمت را عقل می‌گوید خوب است. حرف زیاد زدن را عقل می‌گوید بد است. گذشت را عقل می‌گوید خوب است. انتقام را عقل می‌گوید بد است. و خیلی از مسائل اخلاقی، محور اصلی‌اش عقل است. عقل تنها حاکم در عناوین و صفات اخلاقی است. اگر شرع در امر اخلاقی حرفی بزند، ارشاد به حکم عقل است. این همه روایات اخلاقی، این همه آیات اخلاقی، همه‌ی اینها ارشاد به حکم عقل هستند.»

عبارتی را در مباحث اصولی کتاب رسائل خواندید که محل بحث حواشی هم بوده، که می‌گویند «الاحکام الشرعیة الطاف فی الاحکام العقلية» [4]. چند معنا برای این عبارت مطرح است؛ اما معنای صحیح آنست که تمام احکام شرعی، اعم از واجب و حرام، الطافی هستند که شرع به باب عقل می‌کند. عقل به نحو قاعده کلی و کبری می‌گوید «هرچه موجب سعادت است را انجام بده» منتهی درک نمی‌کند که نماز - مثلاً - موجب سعادت است. شارع می‌گوید «الصلاة واجبة» و با این بیان به کمک عقل می‌رسد. همچنین عقل نمی‌فهمد که روزه و حج موجب سعادت هستند. و شارع می‌گوید

«الصوم واجب. الحج واجب»

به این معنا، احکام شرعی لطفی در حق عقل و احکام عقلیه هستند. اما اینجا یک مطلب دیگری می‌گوئیم (هرچند به این مطلب نزدیک است) و آن اینکه دستورات اخلاقی که در شرع آمده تمامش ارشاد به عقل است؛ تمامش عنوان ارشادی دارد. ما یک دستور اخلاقی تأسیسی شرعی نداریم. ممکن است عقل یک مواردی را هم نتواند بفهمد ولی شارع اگر - مثلاً - در خوردن، خوابیدن، حرف زدن، راه رفتن و در امور دیگر، دستور اخلاقی صادر کرده، همه ارشاد به حکم عقل است.

این حرف باعث می‌شود که اخلاق از فقه جدا شود. در فقه حکم تأسیسی زیاد است. ولی در اخلاقیات طبق این قاعده باید بگوئیم حتی یک مورد تأسیس هم نداریم. هرچه شارع بیان کرده ارشاد به حکم عقل است.

به هرحال تا اینجا فوارق زیادی بین اخلاق و فقه مطرح شد. و ما به همین مقدار اکتفا می‌کنیم و البته اگر نکته‌ی دقیق‌تری پیدا کنیم در ادامه عرض خواهیم کرد.

از جلسه آینده ان شاء الله توفیق باشد وارد بحث از تعریف تربیت و فقه تربیت می‌شویم و فرق آن با فقه اخلاق را بیان خواهیم کرد. و اینکه آیا فقه تربیت زیر مجموعه‌ی فقه اجتماعی قرار می‌گیرد یا نه؟

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

[1] - وَ فِي رِوَايَةِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ قَالَ عَلِيُّ ع لَا يَجِدُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَدَعَ الْكَذِبَ جِدَّهُ وَ هَزْلَهُ. المحاسن، ج 1، ص:

118

[2] - قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: حَلَالٌ بَيْنٌ، وَ حَرَامٌ بَيْنٌ، وَ شُبُهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ، فَمَنْ اجْتَنَبَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَ

مَنْ ارْتَكَبَ الشُّبُهَاتِ وَقَعَ فِي الْمَحْرَمَاتِ وَهَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ. هداية الأمة إلى أحكام الأئمة عليهم السلام، ج-8، ص: 72

[3] - سورة نساء آية 29

[4] - المشهور بين العدلية أن الواجبات الشرعية إنما وجبت لكونها ألطافاً في الواجبات العقلية - فرائد الاصول، ج2، ص: 461